

اولین‌ها

قدیمی‌ترین گذر تهران نخستین سفارتخانه انگلستان در گذر «لوطی صالح»

آریا شیروانی

■ از قدیمی‌ترین گذرهای تهران که همچنان پا برجایا باقی‌مانده، گذر لوطی صالح است که قدمتی ۲۰۰ ساله دارد و در زمان آغامحمدخان قاجار شکل گرفت. محدوده جغرافیایی این گذر، از شمال به شهرداری منطقه ۱۲ ناحیه سه بازار، از غرب به بازار عباس‌آباد و از شرق به بازار حضرتی و خیابان مصطفی خمینی و از جنوب به خیابان مولوی منتهی می‌شود. گذر لوطی صالح از این نظر در تهران قدیم دارای اهمیت است که منطقه‌ای اشراف‌نشین بوده و نخستین سفارتخانه‌های خارجی از جمله سفارت انگلستان در این گذر به وسیله سرگور اوزلی در تهران احداث شده است. در پی درخواست سرگور اوزلی، نخستین سفیر بریتانیا در تهران، فتحعلی‌شاه دستور داد تا دو قطعه زمین در اختیار سفیر انگلستان قرار دهند. قطعه شمالی زمین که کوچک بود در ضلع شمال کوچه‌ای منشعب از گذر لوطی صالح (کوچه مهدوی) قرار داشت و اوزلی در این قطعه، سفارتخانه را بنا نهاد که این بنا در نقشه‌های آن دوران تهران به‌نام عمارت یا سرای وزیر مختار انگلستان معروف شد و وی در قطعه بزرگ‌تر که در ضلع جنوبی کوچه مزبور قرار داشت، باغ وسیعی برای کارکنان و سکونت وزیر مختار احداث کرد که بعدها در دوره ناصری، سفارت انگلستان به خارج از حصار صفوی به محله نوساز دولت در غرب خیابان علاءالدوله (فردوسی) که محل کنونی سفارت انگلیس است، انتقال یافت. پس از ترک انگلیسی‌ها، باغ و سرای آن به شخصی به‌نام ایلچی واکلار شد و باغ مذکور به باغ ایلچی معروف شد که در گوشه شمال‌غربی آن قهوه‌خانه ایلچی دایر شد که از مهم‌ترین قهوه‌خانه‌های تهران به حساب می‌آمد چراکه این قهوه‌خانه پاتوق مطرب‌ها و دسته‌های روحوسی بود و به دلیل وجود این قهوه‌خانه، این گذر محل سکونت اهالی صنف مطرب و دلّقک‌های دارالخلافه می‌شود.

لوطی صالح که بود؟

درباره اینکه چرا گذر مزبور به لوطی صالح معروف است چندین روایت وجود دارد که هر کدام به شرح زندگی لوطی صالح پرداختانه که ذکر آنها خالی از لطف نیست.

۱- تاریخ عضدی نقل می‌کند که لوطی صالح،



ساکن شهر شیراز بود و در دربار کریم‌خان اسباب نشاط شاه را فراهم می‌کرد و از آنجایی که در آن سال‌ها، آغامحمدخان در دربار زندیه تحت‌الحفظ زندگی می‌کرد با وی آشنا شد و این آشنایی به قدری صمیمانه بود که لوطی صالح، بعضی اخبار را از دربار به قاجار می‌رساند و در واقع جاسوسی می‌کرد. پس از انقراض حکومت زندیه و هنگام پادشاهی آغامحمدخان، لوطی صالح از شیراز به تهران آمد و در پایتخت قاجاریه ساکن شد و از طریق مطربی و دلّقی به دربار راه یافت تا اینکه شبی، لوطی صالح در منزل برادر آغامحمدخان، به تقلید شاه پرداخت و جاسوسان این خبر را به گوش بنیان‌گذار قاجاریه رساندند و آغامحمدخان فوراً برادر خود را از چلچراغ آویزان و اعدام کرد و سپس به لوطی صالح گفت: «به جهت مسخرگی باید هر آنچه مال داری تقدیم کنی تا جانت را نگیرم» لوطی در پاسخش گفت: «هن هشت‌هزار تومان بیشتر ندارم و آن را هم به تو می‌دهم یا این حال گذشت نداری و جان من را می‌گیری.» وقتی شاه تمام پول را از لوطی صالح گرفت، حکم کرد که دماغ وی را ببرند که دیگر روی رفتن به مجالس را نداشته باشد. لوطی صالح بعد از این ماجرا برای اینکه دیگر مورد غضب شاه واقع نشود، به مشهد رفت و تا زمان وفاتش در آنجا زندگی کرد.

۲- ناصر نجمی، پژوهشگر معاصر معتقد است لوطی صالح از چهره‌های دوست‌داشتنی و سرشناس تهران قدیم بوده که مردم آن روزگار به‌دلیل لوطی‌گری‌هایش خاطرات زیادی از وی دارند. او پهلوان نامدار، مردی شریف و ناموس‌دوست بود که از درماندگان حمایت و پشتیبانی می‌کرد.

۳- در روایتی دیگر آمده که لوطی صالح مطرب ناصرالدین شاه بود که به علت شوخی اهانت‌آمیزش به شاه مورد غضب ناصرالدین‌شاه واقع و متواری شد، که بعد از فرار کردش، فردی مومن می‌شود و هنگام خشکسالی به همراه اهالی بازارچه به طرف گورستان چهارده معصوم، بیرون دروازه عبدالعلیم(ع) می‌رود و سرش را رو به آسمان می‌کند، تنبک می‌نوازد و می‌خواند: «به حق موبعداران، به اشک میگساران، به شرم زشتکاران، بر ما بیار تو باران» که اندکی نمی‌گذرد و باران می‌بارد.

در تهران قدیم، مردم به سوازات فعالیت‌های اجتماعی و شغلی‌شان دارای تفریحاتی بودند که اوقات فراغت‌شان را با آنها پر می‌کردند. خربازی، الک‌دولک بازی، مساله‌گویی و معرکه‌گیری، پرده قیامت، لوطی‌عنتری، شعبده‌بازی، بندبازی و آکروبیات و خیمه‌شsbازی ازجمله تفریحات و سرگرمی‌های پایتخت‌نشینان بود و این وضع کم و بیش تا گشایش تماشاخانه وسینماها در تهران ادامه داشت که در زیر به شرح آنها پرداخته می‌شود.

خربازی یا خرسواری

یکی از سرگرمی‌های مردم تهران قدیم، خربازی (خرسواری، پلبوسوری) بود که جوانان شیفته‌اش بودند. این بازی و تفریح منحصرا مخصوص داش‌مشدی‌های خوش‌پوش بود که در مکان‌هایی چون خیابان علاءالدوله (فردوسی)، دولاب (قربای در شرق تهران) دوشان‌تپه (خیابان ژاله) و مزرعه امین‌الملک (حوالی راه‌آهن) به تفریح و مسابقه می‌پرداختند و تعداد زیادی از مردم ساعت‌ها موا تماشای خرسواری می‌شدند. این چهارپایان فقط جهت سواری تربیت شده که همه آنها از میان اصیل‌ترین و تیزفهم‌ترین خرها و یابوها بودند. همه چهارپایان چه کوچک و چه بزرگ برای مسابقه و تفریح به پالان‌هایی ظریف از جنس مخمل و افسارهایی مزین به نقره، گل‌میخ نقره و یازنگوله‌های فراوان آرایش شده بودند. همچنین دست، پا و دم آنها را حنا می‌سستند و سم‌هایشان را به رنگ سیاه درمی‌آوردند و از پیشانی‌بند و مگس‌پران (رشته چرمی که برای رفع مگس جلوس صورت چهارپایان آویخته) برای زینت‌بخشیدن به این حیوانات استفاده می‌کردند. خر و یابوسوران نیز موقع سواری با بهترین لباس‌ها در میان مردم ظاهر می‌شدند. با لیاده‌های بلند از ماهوت مخمل و ردهای رالی، کپنک‌های نم‌دی، شال ابریشمی و گیوه‌های آجیر و در برابر چشمان صدها تماشاچی در عصرها و روزهای تعطیل از حاشیه خیابان و مکان‌های مذکور بالا و پایین می‌رفتند ازجمله خرسوران و یابوسوران معروف آن ایام، اکبر خرسوار، داش غلام قناره، بدالله‌خان ایلچی، لوطی ابراهیم سستنجلی و آقابالاخان ارباب بودند که معمولا هر یک از آنها مهتری مخصوص و طولیه‌ای سر خانه داشتند و خر و یابوی خود را مثل بچه‌هایشان بزرگ می‌کردند و جزو خانواده‌شان به حساب می‌آوردند.

الک دولک‌بازی

از دیگر تفریحات دارالخلافه‌نشینان در دوران قاجار، الک‌دولک‌بازی بود که کودکان و حتی بزرگسالان به آن علاقه بسیاری داشتند. الک‌دولک‌بازی به این صورت اجرا می‌شد که با قرعه انداختن، شخصی چوب ضخیم و کلفتی را به دست می‌گرفت و چوب کوتاه را روی دو اج را با دو سنگ قرار می‌داد و به وسیله چوب کلفت، با ضربه شدیدی چوب کوچک را به فضا پرتاب کرده و سایر بازیکنان که با فاصله کنار هم قرار داشتند، اگر چوب کوتاه را می‌گرفتند، برنده شده و جای بازیکن نخست را می‌گرفتند و این دور و تسلسل همچنان ادامه داشت. الک‌دولک بازی در تهران قدیم آنقدر رواج پیدا کرد که در هر کوچه و محله‌ای عده‌ای از جوانان بیکار به این بازی مشغول بودند تا اینکه منظم‌السلطنه وزیر نظمیة مظفرالدین‌شاه این بازی را در تهران ممنوع کرد و دستور داد هر کسی که دست از این بازی برندارد به معدن زغال‌سنگ اطراف تهران فرستاده شود چراکه وی معتقد بود بازی الک‌دولک، اسباب فساد شده و اگر متوقف شود افراد بیکار به دنبال شغل می‌روند. با این حال بعد از دو ماه این قانون به فراموشی سپرده شد و دوباره تهرانیان مشغول الک‌دولک‌بازی شدند.

شغل خیاطی از پیشه‌های قدیمی در تهران روزگار قاجار بود که تعداد بسیاری از افراد به این پیشه روی‌آورده بودند. خیاط به کسانی گفته می‌شد که در کار دوخت و دوز البسه از زنانه و مردانه دست داشتند و در دارالخلافه به سه صورت انجام می‌شد. ۱- دوزندگان رسمی که دکان و تشکیلاتی داشتند و لباس‌ها را طبق الگو می‌دوختند و مشتریان آن اعیان، اشرافه، رجال، پسرحاجی‌ها و فکلی‌نماها بودند. ۲- خیاطان بازاری که محل‌شان در بازار دوخته‌فروشی‌ها (سرای امیر) بود که البسه بازاری تهیه می‌کردند و در اختیار مردم می‌گذاشتند. این لباس‌ها به نسبت ارزان‌تر بود و هر کسی به بازار می‌رفت، هر لباسی را که اندازه‌اش بود با قیمت ناچیزی می‌خرد. ۳- زن‌های خانه‌دار که خیاطی بلد بودند و برای اهل خانه خود لباس می‌دوختند، اضافه وقت‌شان را به دوختن لباس‌های اشخاص غریبه اختصاص می‌دادند. در هر صورت خیاطی، کاری سخت به شمار می‌آمد که در قبال کار زیاد، دستمزد اندکی دریافت می‌شد و به قول جعفر شهیری، در آن ایام کمتر خیاطی را می‌شد پیدا کرد که دارای قیافه‌ای بشاش باشد چه کسی که با چرخ کار می‌کرد و چه آنکه چرخ‌ی باشت خیاطان به تلافی اجرت کم‌شان، حیل‌ه‌ها

مختلفی را به کار می‌بردند از آن جمله که عده‌ای از آنها ابتدا پارچه مشتری را قیچی می‌زدند و آن هنگام هرچقدر که زورشان می‌رسید اجرتش را دریافت می‌کردند و مشتری را گیر می‌انداختند و یکی دیگر آنکه از مشتری پارچه زیادی مانند یک توپ پارچه می‌خواستند که با این کار از پارچه‌های مردم سرعت می‌گرفتند.

صدها شیر و یک پیرمرد

در زمینه سرعت و دزدی از پارچه‌های مردم توسط خیاطان، داستانی در آن دوران نقل محافل شد که از این قرار بود: خیاطی که در زمینه دزدی شهرت بسیاری داشت، برایش پارچه‌ای جهت دوختن قبا آوردند و مشتری که فرش‌باشی بود و عادت آن خیاط را می‌دانست که فرش‌ایستاده بود تا مانع از خیانت وی شود. همچنین پارچه نقش‌های شیرمانندی داشت. وقتی فرش‌باشی تمل خیاط را در برین پارچه نگریست، شروع به شمردن شیرهای پارچه کرد و با خود گفت: «اگر یک شیر از پارچه کم شود پوست سر خیاط را خواهم کند.» وقتی لباس وی آماده شد، فرش‌باشی شیرهای لباس را شمرد و متوجه شد که تعداد بسیاری از افراد به این پیشه روی‌آورده بودند. خیاط به کسانی گفته می‌شد که در کار دوخت و تشکیلاتی داشتند و لباس‌ها را طبق الگو می‌دوختند و مشتریان آن اعیان، اشرافه، رجال، پسرحاجی‌ها و فکلی‌نماها بودند. ۲- خیاطان بازاری که محل‌شان در بازار دوخته‌فروشی‌ها (سرای امیر) بود که البسه بازاری تهیه می‌کردند و در اختیار مردم می‌گذاشتند. این لباس‌ها به نسبت ارزان‌تر بود و هر کسی به بازار می‌رفت، هر لباسی را که اندازه‌اش بود با قیمت ناچیزی می‌خرد. ۳- زن‌های خانه‌دار که خیاطی بلد بودند و برای اهل خانه خود لباس می‌دوختند، اضافه وقت‌شان را به دوختن لباس‌های اشخاص غریبه اختصاص می‌دادند. در هر صورت خیاطی، کاری سخت به شمار می‌آمد که در قبال کار زیاد، دستمزد اندکی دریافت می‌شد و به قول جعفر شهیری، در آن ایام کمتر خیاطی را می‌شد پیدا کرد که دارای قیافه‌ای بشاش باشد چه کسی که با چرخ کار می‌کرد و چه آنکه چرخ‌ی باشت خیاطان به تلافی اجرت کم‌شان، حیل‌ه‌ها

مختلفی را به کار می‌بردند از آن جمله که عده‌ای از آنها ابتدا پارچه مشتری را قیچی می‌زدند و آن هنگام هرچقدر که زورشان می‌رسید اجرتش را دریافت می‌کردند و مشتری را گیر می‌انداختند و یکی دیگر آنکه از مشتری پارچه زیادی مانند یک توپ پارچه می‌خواستند که با این کار از پارچه‌های مردم سرعت می‌گرفتند.

در تهران قدیم، دکان خیاطی که لباس زنانه بدوزد وجود نداشت و لباس زن‌ها فقط توسط زنان آن هم در خانه و توسط معود خاتمه‌هایی که در این کار تبحر داشتند

طهران قدیم



سرگرمی‌های پایتخت‌نشینان

از خرسواری تا شعبده‌بازی

فرزانه نیکروحمتین

پرده قیامت

تماشای پرده قیامت از دیگر سرگرمی‌های تهرانی‌های آن روزگار به حساب می‌آمد. پرده قیامت، پرده نقاشی‌شده بزرگی بود که در مکان‌های مخصوصی قرار می‌دادند. در این پرده اوضاع و خصوصیات دوزخ به زعم نقاش مجسم شده بود. پرده قیامت شامل تصویر جهنم با شعله‌های آتش کشیده شده که از کنار آن چند مار و عقرب و اژدها دیده می‌شد که گناهکاران و دوزخیان به‌وسیله لهیب آتش، گرفتار این جانوران شده بودند. متصدی پرده قیامت با چوبی بلند و صدایی گرفته یک‌ایک خصوصیات موارد به نقش درآمده را برای تماشاچیان توضیح می‌داد و آنها را از روز قیامت و جهنم آگاه می‌کرد.

نمایش لوطی عنتری

در روزهای تعطیل، تهرانیان برای پرکردن اوقات فراغت عازم باغ‌ها و گردشگاه‌های تهران مانند دوشان‌تپه، عسرتان‌باده پس‌قلعه، چشمه‌علی و… می‌شدند و بیشتر وقت خود را در این باغ‌ها صرف تماشای عملیات لوطی عنتری می‌کردند؛ لوطی عنتری با میمون‌های تربیت‌شده که به رقص و کارهای شگفت‌آوری دست می‌زد و با ساز و دهل مردم را به دور خود جمع می‌کرد. گاهی لوطی‌ها به جای عنتر یا میمون از خرس‌های کوچک دست‌آموز برای سرگرمی مردم استفاده می‌کردند. در این میان مارگیرها جای خاصی داشتند. مارگیری، مک‌های بود که مردی با دو جعبه چوبی که داخل یکی از آنها موش صحرایی و در جعبه دیگر مار بود به میان مردم آمده و موش و مار را به جنگ هم می‌انداخت یا اینکه خودشان با مارها بازی می‌کردند. مثلا سر مار را در دهان خود فرو می‌کردند یا مار را دور گردن‌شان می‌پیچیدند. لوطی

داستان ورود چرخ خیاطی‌ها به تهران

خیاطی در دارالخلافه



دوخته می‌شد. زنانه‌دوزی توسط خیاط مرد در زمان پهلوی اول در دوران کشف حجاب زنان پدید آمد و این مسئله باعث شد که خیاط‌ها از کسالت، کم‌کاری و دستمزد اندک رهایی پیدا کنند

بی‌علاقگی تهرانیان قدیم به ورود چرخ خیاطی

اولین چرخ‌خیاطی را مظفرالدین‌شاه همراه با یک خیاط قفقازی به عنوان سوغات از فرنگستان تهران آورد تا لباس درباریان توسط چرخ دوخته شود. در آن دوره، بازار امیر، معروف‌ترین خیاط‌های دارالخلافه را در خود جای داده بود که بدون استفاده از چرخ خیاطی، با نخ و سوزن لباس و پوشاک مردم را می‌دوختند. تهرانی‌ها در ابتدا نسبت به این ابزار فرنگی روی خوش نشان ندادند چرا که بر این باور بودند این وسیله ساخت فرنگستان است و دوختن لباس با آن جایز نیست و پارچه نجس می‌شود و اینکه دندانه‌های چرخ خیاطی باعث جویده و بی‌دوام شدن پارچه می‌شود. با همه این تفاسیل چرخ خیاطی‌های گلدفینگر که عوام به آن گل فینگل می‌گفتند در یک مغازه عتیقه‌فروشی شخصی ارمنی‌تبار در انتهای خیابان لاله‌زار به معرض فروش گذاشته شد که در کمتر از شش ماه، توسط خیاطان خریداری شد. گلدفینگر برای جلب مشتری، نیز فروشگاه‌ی در بازارمرغی و بخشی از بازار بازارها با معلمانی که به تدریس خیاطی با چرخ می‌پرداختند دایر کرد. مشتریان این فروشگاه که در ابتدا باید آموزش می‌دیدند شامل دو دسته بودند. نخست مشتریان که باهوش بوده و به راحتی کار با چرخ را یاد می‌گرفتند و مشتاقانه چرخ خیاطی را می‌خریدند و عده‌ای

عنتری‌ها فقط مختص باغ‌ها و گردشگاه‌ها نبودند بلکه به‌طور سیار هم‌روزه نمایش می‌دادند و در کوچه و برزن‌ها با نواختن ضرب، اهل محل را خبر می‌کردند.

شعبده‌بازی

از دیگر سرسرگرمی‌های پایتخت‌نشینان، دیدن شعبده‌بازی و کارهای حیران‌مقول در آن دوران بود. مانند کیوتر درآوردن از زیر کلاه، تخم‌مرغ در کلاه شکستن و نیمروی داغ درآوردن، پنبه در دهان فرو کردن و ۲۰۰ متر نخ از دهان بیرون آوردن، دستمال سفید در دهان کردن و دستمال ألوان درآوردن و چشم‌بندی‌هایی از این قبیل… در این حقه‌بازی‌ها و چشم‌بندی‌ها، کسی از تماشاچیان نمی‌توانست از غیرحقیقی‌بودن‌شان ایراد بگیرد ولی گاهی اتفاق می‌افتاد که شعبده‌باز سوتی می‌داد و تماشاچی‌ها مجش را می‌گرفتند و وی را کنف می‌کردند و حقه‌باز برای آنکه بیش از این مورد تمسخر قرار نگیرد به تماشاچی‌ها می‌گفت اگر دروغ می‌گویم خودت می‌توانی امتحانش کنی و با گفتن این جمله، کم‌کم شعبده‌باز بساطش را جمع می‌کرد و ناپدید می‌شد.

بندبازی و آکروبانی

بندبازی و اجرای عملیات آکروبانی از جدیدترین تفریحات و سرگرمی‌های تهران‌نشین‌ها در ایام گذشته بود که دو صورت اجرا می‌شد. یکی از آنها شامل شعبده‌های کوچک و محدودی بود که در معابر عمومی به ارایه هنر خود می‌پرداختند و مردم را سرگرم می‌کردند. گروه دیگر در مکان‌های خاصی به انجام عملیات بندبازی و آکروبانی می‌پرداختند که برای مشاهده هنرنمایی آنان، مردم باید بلیت تهیه می‌کردند. هر گروه بندباز مرکب از یک شخص قوی‌هیکل و تنومند، یک پسرپریه چابک و یک نوجوان بود. نمایش‌های این گروه‌ها اشکال مختلفی داشتند، اما عموما حرکات گروه‌ها شامل اعمالی از قبیل بالاس‌زدن‌های پی‌ریبی پسرپریه، حرکت با یک‌دست در حال بالاس‌زدن، دورخیز از یک نقطه و بالاس‌زدن بر روی شانه‌های مرد تنومند و… گاهی نیز پسرپریه بسر بالای یک چوب که به‌طور عمودی روی کمربند شخص تنومند قرار داشت به انجام حرکات ماهرانه و حیران‌مقولی می‌پرداخت. همچنین در مواردی تهرانیان برای تأمین سرگرمی اهالی خانه، این گروه‌ها را به منازل خود دعوت می‌کردند و حتی پای این هنرمندان به مجالس عروسی هم کشیده می‌شد و خانواده عروس و داماد با استفاده از این هنر و مهارت بندبازها موجب سرگرمی میهمان‌هایشان را فراهم می‌کردند.

خیمه‌شب‌بازی

خیمه‌شب‌بازی با تئاتر عروسکی یکی دیگر از تفریحات مدرنی بود که در دوره قاجاریه در تهران رواج یافت و جزو سرگرمی‌های موردعلاقه مردم‌شد. خیمه‌شب‌بازی در اتاق‌کی پارچه‌ای توسط شخصی به‌نام خیمه‌گردان به‌طوری‌که خودش دیده‌نشود، اجرا می‌شد. خیمه‌گردان با بند و نه‌جایی که عروسک را به آن آویزان می‌کرد به همراه یک داستان، عروسک‌ها را به حرف، سخن، آواز و صدا، وامی‌داشت. پهلوان کچل از معروف‌ترین نمایشنامه‌هایی بود که به‌صورت خیمه‌شب‌بازی اجرا می‌شد. داستان آن بداین‌گونه بود که پهلوان کچل عاشق دختری به‌نام گلرخ بود و پدرش رضایت به وصلت‌نمی‌داد تا سرانجام سیاه‌معر که پادرمیانی می‌کرد و به پهلوان کچل ندامی‌دادند که باید سیبل پدر گلرخ را با پول و پیشکش چرب کند تا اینکه سرانجام پهلوان قصه، گلرخ را از آن خود کند و نمایش با جشن و سرور به پایان رسد. نمایش عروسکی یا همان خیمه‌شب‌بازی بعدها نتوانست به تکامل برسد و در همان شکل عوامانه خود باقی ماند.

نیز افراد بی‌استعداد و بی‌حوصله‌ای بودند که نیمه‌کاره آموزش را رها می‌کردند و سراغ همان نخ و سوزن می‌رفتند.

بعداز گذشت چند سال، به تدریج چرخ خیاطی توانست در میان وسایل منزل جای خود را پیدا کند و زن‌ها به دلیل خوندنمایی و چشم و هم‌چشمی از عمده‌ترین خریداران این وسیله بودند که کنار اتاق مهمانخانه چرخ را روی میزی قرار می‌دادند و رویش را با روچتی می‌پوشاندند و به دیگران فخر می‌فروختند. بعد از مدتی نیز از وسایل پرارم و آوازه چهار دختران شد تا آنجا که برای فرستانل چهیزیه به خانه شوهر، چرخ خیاطی در طبقه دوم و پشت سر آینه و چراغ قرار می‌گرفت. دسته دوم خریداران این ابزار فرنگی، مردان خیاط بودند. اما در اوایل کارشان مشتریان برای لباس‌های دوخته‌شده با چرخ، نسبت به لباس‌هایی که با نخ و سوزن دوخته می‌شد، بدتر می‌پنداشتند چرا که اعتقادشان بر این بود که دوختن لباس با چرخ نصف روز تمام می‌شود و در نتیجه خیاط باید پول کمتری دریافت کند.

حیل‌های که یک خیاط به کار برد

یکی از خیاطان برای آنکه از مشتریان خود بابت دوختن لباس با چرخ، دستمزد کمی نگیرد جلو دکانش مقوایی با زباز امیر، معروف‌ترین خیاط‌های دارالخلافه را در خود جای داده بود که بدون استفاده از چرخ خیاطی، با نخ و سوزن لباس و پوشاک مردم را می‌دوختند. تهرانی‌ها در ابتدا نسبت به این ابزار فرنگی روی خوش نشان ندادند چرا که بر این باور بودند این وسیله ساخت فرنگستان است و دوختن لباس با آن جایز نیست و پارچه نجس می‌شود و اینکه دندانه‌های چرخ خیاطی باعث جویده و بی‌دوام شدن پارچه می‌شود. با همه این تفاسیل چرخ خیاطی‌های گلدفینگر که عوام به آن گل فینگل می‌گفتند در یک مغازه عتیقه‌فروشی شخصی ارمنی‌تبار در انتهای خیابان لاله‌زار به معرض فروش گذاشته شد که در کمتر از شش ماه، توسط خیاطان خریداری شد. گلدفینگر برای جلب مشتری، نیز فروشگاه‌ی در بازارمرغی و بخشی از بازار بازارها با معلمانی که به تدریس خیاطی با چرخ می‌پرداختند دایر کرد. مشتریان این فروشگاه که در ابتدا باید آموزش می‌دیدند شامل دو دسته بودند. نخست مشتریان که باهوش بوده و به راحتی کار با چرخ را یاد می‌گرفتند و مشتاقانه چرخ خیاطی را می‌خریدند و عده‌ای

۱۱

برگی از تاریخ

در دسر های یک سنگ قبر

■ ناصرالدین‌شاه در آستانه پنجاهمین سال تاج‌گذاری خود در سال ۱۲۷۵ ه‍.ش به دست میرزافضای کرمافی از پیروان سیدجمال‌الدین اسدآبادی و به تحریک وی در حرم شاه‌عبدالعظیم در شهری ترور شد و از آن پس تهرانیان قدیم به ناصرالدین‌شاه لقب شاه شهید را دادند. همان‌طور که دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه، دوران پرسروصدایی بود، مرگ و تشییع‌ات پس از مرگش هم در تهران سروصدای بسیاری کرد. تا مدت‌ها کالبد ناصرالدین‌شاه در تکیه دولت نگهداری شد و سپس در سالروز مرگش با اجازه علما و به دستور امین‌الدوله (صدراعظم وقت) در آرامگاه دایمی خود در کنار مرقد حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد اما این پایان ماجرا نبود. از آنجا که شاهزادگان و درباریان قاجاری نتوانسته بودند آرامگاهی اختصاصی برای شاه شهید بنا کنند، به یکی از استادان برجسته سنگتراشی آن زمان به‌نام استاد حسین حجار (حجاریاشی) در یزد دستوری مبنی بر ساخت سنگ قبری برای ناصرالدین‌شاه دادند. استاد حسین حجارباشی چهار سال زمان صرف ساخت سنگ قبری برای ناصرالدین‌شاه کرد. وی از یک تکه سنگ مرمر سبز با حجاری خارق‌العاده‌اش، تمثالی از شاه را حک کرد و نهایت ظرافت و زیبایی را در آن سنگ قبر به کار برد و دورتادور آن نیز، شعری ۱۲ ابیتی در سوگ او حک کرد. این حجاری از شاهکارهای دوران قجر محسوب می‌شود که تا به امروز کسی نظیرش را ندیده‌است. سنگ قبر مذکور با مرارت و زحمت فراوان توسط مردم از یزد به تهران منتقل شد. در هر آبادی، حاکم نایب‌الحکومه، کدخدا و اعیان مجبور بودند که در مسیر سنگ صف بکشند و کشاورزان هر آبادی سنگ را با غلغلندن آن روی تیرهای چوبی، به سمت تهران حمل می‌کردند. گفته‌ها حاکی از آن است که به دلیل وزن سنگین این سنگ، تحمل آن برای افراد بسیار سخت بود تا آنجا که بین ۵۰ تا ۵۰ نفر از مردان به‌دلیل فشار سنگ، کشته شدند. جعفر شهیر، مورخ معاصر، سنگ قبر ناصرالدین‌شاه را این‌گونه توصیف کرده‌است: «سنگ مرمر یک‌تکه در دو متر طول و یک متر و یک چارک (۲۵ سانتی‌متر) عرض و چهار وجب ضخامت نسوای زیرپایه یک پارچه بزرگ‌تر از رویی به امضای عمل استاد حسین حجارباشی با زیور و زوایا با حاشیه از مروارید، پرزحمت‌ترین، دقیق‌ترین و هنرمندانه‌ترین حجاری است که چهار سال پیوسته صرف آن شده‌است.» بعد از اتمام ساخت سنگ قبر، مظفرالدین‌شاه به استاد حسین، صدتومان دستمزد داد که این رقم ناچیز برای آن کار سخت و دشوار برای این سنگتراش چنان توهمین‌آموز بود که وی از شدت رنج و اندوه بیمار شد و در گذشت.

آخر و عاقبت سنگ قبر

با روی کارآمدن خاندان پهلوی، با اینکه بسیاری از آثار عصر قجر از بین رفت، اما این سنگ بی‌کم‌وکاست پلربرجای ماند و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دیگر خبری از سنگ قبر ناصرالدین‌شاه نشد تا آنجا که همگان بر این باور بودند که این سنگ، از بین رفته‌است تا اینکه در اوایل دهه ۷۰ کاخ – موزه گلستان بازگشایی شد، این سنگ قبر بعد از گذشت سال‌ها در معرض دید عموم قرار گرفت. سنگ قبر در گوشه شمال غربی محوطه گلستان، دیوار به دیوار تالار سلام در بنایی سرپوشیده و ستون‌وار و با ایوان سده‌های که به خلوت کریمخان معروف است، نگهداری می‌شود. جالب است که بداندین ناصرالدین‌شاه در این قسمت از کاخ گلستان را بسیار دوست داشته و اغلب این محل خلوت می‌کرد.

آداب و رسوم

تربیت از زبان حیوانات

■ تهرانیان قدیم‌باری تربیت‌فرزندان‌شان،شیوه‌های خاصی را به کار می‌بردند؛ یکی از روش‌ها آن بود که از زبان حیوانات سخنانی پندآموز را به فرزندنان‌شان یادآوری می‌کردند تا آنها در ابتدای زندگی نیکی و ایمان به خدا را پیشه کنند که اشاره به آنها خالی از لطف نیست، به نقل از خروس؛ کسی که خدا را شناخت، خدا از او غافل نمی‌شود. مرغ، روزی افراد به زبکی و تلاش نیست بلکه با توکل به خداست، جغد؛ راحتی در دوری از مردم است. کلاغ؛ لذت در روزی حلال است. قمری؛ خوشا به حال کسی که زناش خوش باشد، گنجشک؛ خدا یا مرا حفظ کن از عملی که تو را به خشم می‌آورد. شیر؛ هیبت و بزرگی به‌زور نیست به کارهای شایسته و بلندی همت است. گاو؛ کمترین زنبلی که گناه دارد، آن است که ابرو و خدا حفظ کند. کسی نمی‌تواند آن را بگیرد، شغال؛ عذاب دردناک بر کسانی وارد می‌شود که بر گناه اصرار داشته باشند. سگ؛ بیچاره آن کسی است که خوب را از بد تشخیص ندهد. خرگوش؛ اگر حرص نوزدید، صید نمی‌شوید. روباه؛ دنیا خفا قریب است و کسی که علاقه‌مند به اقامت در این دنیا باشد، بیشتر فریب می‌خورد. آهوی؛ نجات و سلامت در فرار از اهل ظلم و فساد است. کرگدن؛ خاوندن ما را از هلاکت نیگه می‌دارد چرا که خود قادر به حفظ لحظه‌ای بر خویشن نیستیم. پلنگ؛ خدا کسی را که عزیز کند، دیگر ذلیل نمی‌کند و هر کسی را ذلیل کند، کسی نمی‌تواند وی را به عزت برساند. مار؛ بدبخت آن کسی که توقع نیکی از کارهای بد داشته باشد. عقرب؛ چه خوشحناک است مردن در حسرت. اسب؛ بی‌نیاز است آنکه مرد خود را در مقابل کار خیری قرار دهد. کبک؛ چه سعادتمند کسی که مردم به او محبت داشته باشند؛ به این زبان‌ها بود که به تعلیم فرزندان در آن ایام می‌پرداختند.